

استراتژی شبه ترقی غرب‌گرایی در دوران پهلوی دوم

حمیدرضا سهرابی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰

چکیده

احساس حقارت در برابر پیشرفت‌های مادی تمدن غربی و دغدغه‌ی رفع عقب‌ماندگی ایران از جمله مباحث مهمی بود که به‌دنبال تأثیر امواج مدرنیته در ایران از دوره‌ی قاجار شروع شده بود که منجر به شکل‌گیری گفتمانی تحت عنوان «شبه ترقی غرب‌گرایی» در کشور گردید. این پژوهش با هدف شناخت بهتر دوران پهلوی دوم و با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی با نگاه تاریخی به‌دنبال بررسی الگوی «شبه ترقی غرب‌گرایی» در دوران پهلوی دوم می‌باشد. براساس یافته‌های این پژوهش از ابتدای دهه‌ی ۱۳۴۰.ش. تا یکسال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی گفتمان شبه مدرنیسم تبدیل به گفتمان غالب سلطنت مطلقه پهلوی گردید. بر اساس این گفتمان، همه‌ی سنت‌ها، نهادها و ارزش‌های ایرانی-اسلامی عقب‌مانده و سرچشمه‌ی حقارت‌های ملی و تقلید از ظواهر تمدن غرب نوعی پیشرفت و مزیت محسوب می‌شد. این وضعیت، نوعی دوگانگی فرهنگی و ارزشی در جامعه ایجاد نموده که از مهم‌ترین پیامدهای آن شکل‌گیری شکاف‌های دین و دولت، شکاف طبقاتی و شکاف قومی در جامعه می‌باشد. در نتیجه این گفتمان منجر به نارضایتی‌های عمیق در سطح جامعه، کاهش مشروعیت رژیم، پیدایش انقلاب اسلامی و سقوط سلطنت پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ گردید.

کلید واژه‌ها: انقلاب اسلامی، مدرنیسم، شبه مدرنیسم، پهلوی دوم، شبه ترقی غرب‌گرایی.

استناد فارسی (شیوه‌ی APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰؛ شیوه‌ی APSA)

سهرابی، حمیدرضا (تابستان ۱۴۰۴). «استراتژی شبه ترقی غرب‌گرایی در دوران پهلوی دوم». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال ۸، شماره ۲، پیاپی ۳۰، صص ۷۶-۵۱.

^۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی یاسوج، یاسوج، ایران. ایمیل: Dr.sohrabi1393@gmail.com

کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسک (اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز). این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را با رعایت شرایط، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

از مهم‌ترین مسائلی که از ابتدای دولت قاجار در واکنش به عقب‌ماندگی مادی جامعه‌ی ایران ظاهر گشت، نحوه‌ی برخورد با مدرنیته غربی می‌باشد که در مواجهه با آن، دو نگرش تقلیدی و انتقادی در جامعه شکل گرفتند. مدرنیته از اواخر قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی در تاریخ تمدن غربی ظاهر گردیده است. این پدیده در تحولات فکری، تاریخی و اجتماعی گسترده مجموعه غرب ریشه دارد. طیفی از نخبگان فکری در ایران ترقی غربی را برای ایرانیان ضروری دانستند و گفتمان مدرنیته به‌ویژه در بعد سیاسی و فرهنگی از این پس در ایران توسط این جریان به‌عنوان نسخه درمان بخش مطرح شد، تا بدانجا در جهت اجرای الگوی ترقی حاضر شدند حتی ارزش‌های دینی و وحیانی را نادیده انگارند.

این نگرش، راه علاج را تنها مراجعه به علم غربی می‌دانست؛ که معتقدان به آن نیز می‌گفتند که باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد. در این دیدگاه، سنت‌ها و به‌خصوص دین در تعارض با مدرنیته قرار داشت، یا باید در خدمت آن قرار می‌گرفتند. این الگو در اواخر عصر قاجاریه در قالب مشروطه غرب‌گرا به گفتمان مسلط تبدیل گردید.

در ابعاد تاریخی در این دوره، رضاشاه با کودتای ۱۲۹۹ و با کمک انگلستان وزیر جنگ شد. ایشان توانستند آخرین پادشاه قاجار را برکنار و سلسله‌ی پهلوی را بنیانگذاری کنند. با به قدرت رسیدن رضاشاه، پروژه‌ی نوسازی آغاز گردید. این وضعیت، چالش میان فرآیند نوسازی و ارزش‌های سنتی و عرفی و دینی را در پی داشت. تأثیرات فکری مشروطیت و حضور طبقه جدید تحصیل‌کردگان غرب در کنار طبقه حاکم، بیش از هر عامل دیگری سبب رویکرد پهلوی اول به مدرن‌سازی در کشور گردید. رضا شاه به تأسیس ارتش مدرن دست زد زیرا مدرن‌سازی ارتش باعث نوسازی سایر بخش‌های جامعه می‌شد. از مهم‌ترین اقدامات رضاشاه در این دوره، جذب امکانات مالی، افزایش کادر آموزش دیده، ایجاد ارتش متحد الشکل، تأسیس دانشکده افسری برای ایجاد دولت شبه مدرن خود بود. طبقه افسران به‌عنوان بخشی از حاملان فرآیند نوسازی در عرصه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی نقش مؤثری داشتند. کلیه اقداماتی که برای نوسازی ارتش به‌کار گرفته شد، ناشی از اهداف رضاشاه در نوسازی اقتدارگرایانه بود. نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی قرار داشت. جوهره‌ی اصلی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی بر پایه‌ی ناسیونالیسم بود. در واقع درک دولت نوگرا از تمدن جدید، رفتار تجدد مآبانه و تغییر در ظواهر بود. همسان‌سازی فرهنگی و رویای رسیدن به تمدن اروپایی، نخبگان غرب‌زده ایرانی را بر آن داشت تا به تغییر در پوشاک و کشف حجاب زنان روی آورند. این وضعیت تا سقوط رضا شاه تداوم داشت.

با فروپاشی استبداد رضاخانی که نماینده‌ی «ناسیونالیسم تجددگرا» بود، در دهه‌ی نخست عصر پهلوی دوم جامعه ایرانی شاهد شکل‌گیری حرکت ضداستعماری بود که مهم‌ترین محصول آن، «نهضت ملی‌کردن صنعت نفت» است. با کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق، تغییرات ژرفی در ساختار سیاسی ایران پدید آمد. از آن پس، محمدرضا شاه به قدرت مطلقه کشور تبدیل شد. در این دوره، شاه با تکیه بر ابزار سرکوب مخالفان متشکل از واحدهای پلیس، ارتش و ساواک توانست یک «دولت اقتدارگرایی سلسله مراتبی» تأسیس کند. وی از ابتدای دهه ۱۳۴۰ با حمایت غرب، فصل تازه‌ای را در ساختار اجتماعی ایران گشود و ایران را به دور تازه‌ای از عصر نوسازی وارد کرد و آن را «عصر تمدن بزرگ» نامید. بدین ترتیب دوره دوم تجددگرایی، آمرانه آغاز گشت و مظاهر و تجلیات تمدن غرب با شتاب فراوانی وارد جامعه ایران شدند، بدون آن که در این اقتباس، منطق و عقلانیتی به کار گرفته شود. شاه که اصلاحات خود را «انقلاب سفید» نامیده بود، می‌کوشید آن را یک طرح ملی معرفی کند. بدین ترتیب از دهه ۱۳۴۰ در راستای تمدن بزرگ ملهم از الگوی شبه ترقی غرب‌گرایی پهلوی دوم دست به یک سری اقدامات در راستای تغییر بافت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زدند که در این پژوهش مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۲. بیان مفاهیم و چارچوب نظری

مفهوم مدرنیته دارای تعاریف متعدد است که نمی‌توان تعریفی جامع از آن به دست آورد. در نظر رومی‌ها، واژه‌ی «مدرن» معنای «تازه» داشت؛ حال آن که معنای «کهن» عبارت بود از «آنچه به گذشته تعلق دارد». کلمه‌ی «مدرن»^۱ را رومیان نخستین بار در قرن ششم میلادی از روی کلمه‌ی «mode» یعنی «به تازگی» ساختند؛ هم‌چنان که کلمه‌ی «modiernus» به معنای «امروزی» را از واژه‌ی «modie» به معنای «امروز» ساخته بودند (جهانبگلو، ۱۳۸۴: ۵۵-۴۹).

مدرنیته شاید همان است که در فرهنگ یکصد ساله‌ی اخیر ایران کم‌وبیش تجدد نام گرفته است. «تجدد» یعنی «نوگرایی». «تجدد» به معنای تمدن و فرهنگ مدرن غرب است. اما در خود غرب، به‌ویژه در چند دهه‌ی اخیر، تاریخ پس از قرون وسطا - شاید از حدود رنسانس به بعد را که پیش از این، عصر جدید یا عصر نو می‌گفتند - مدرنیته می‌نامند (هودشتیان، ۱۳۷۳: ۵۲ و ۵۳).

در تعریف «مدرنیته»^۲ می‌توان گفت: تجددگرایی عبارت است از یک جریان و روند فرهنگی با زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، علمی و ... که با محوریت انسان و تکیه بر آزادی همه جانبه در ابعاد مختلف و نیز اعتماد به عقل بشری و اصالت دادن به فرد، در صدد تحلیل همه اشیاء اعم از طبیعت، ماوراء طبیعت، ارزش‌ها و ... برآمده است و درصدد تغییر و هم‌چنین نو کردن دایمی و همه

^۱. modernus

^۲. Modernity

جانبه حیات انسانی می‌باشد. بدین جهت، هرچه را که در مقابل او واقع می‌شود دین و چه آداب و سایر سنت‌ها نفی می‌نماید.

در مورد شبه مدرنیته و پیدایش آن در ایران باید گفت از در اواخر دوارن قاجار به دلیل سفر ایرانیان به اروپا، این افراد با مظاهر ظاهری تمدن مدرنیته غربی آشنا شدند و در این میان افرادی ظهور کردند که بدون آگاهی از باطن و روح دنیای غرب، دلباخته آن ظواهر شدند و قصد داشتند به هر ترتیب ایران را به نسخه دومی از آن تمدن تبدیل کنند.

در تعریف اصطلاح «شبه مدرن» باید گفت، «شبه مدرن» به افرادی و جریان‌های فکری گفته می‌شود که به دنبال پیروی و تقلید از صفات و آثار و مظاهر مدرنیته غربی بدون هیچ قید و شرطی بودند. این افراد و جریان‌ها به هر دلیل نتوانستند موفق به درک باطن و روح مدرنیته در تمدن غربی شوند و چون از هویت پیشین و بومی، تاریخی و فرهنگی خود نیز بریده بودند، دچار وضعیتی آشفته، برزخی و تناقض آلود گشتند. آنان در بهترین حالت اگرچه شعار سراپا غربی شدن می‌دادند اما در ظواهر تمدن غرب ماندند.

چارچوب تئوریک این پژوهش، دولت شبه مدرن بر اساس الگوی نظری «جان فرانکو پوجی» می‌باشد. شکل‌گیری دولت شبه مدرن پهلوی پس از مشروطیت با چارچوب نظری دولت مطلقه بر اساس مدل جان فرانکو پوجی سازگاری بیش‌تری دارد. در مدل نظری وی، سه شاخصه‌ی «تمرکز قدرت در دربار، دیوان‌سالاری و ارتش مدرن» مورد تأکید قرار می‌گیرد. بر خلاف دولت‌های مطلقه در اروپا که پس از قرن هفدهم با مبانی فکری جنبش اصلاحات و تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی «ماکیاول» و «بدن» شکل گرفتند، عملاً در ایران، دولت شبه مدرن با تمرکز در منابع قدرت، گسترش دیوان‌سالاری در حوزه‌های مختلف اجرایی، قضایی، تقنینی، آموزشی و فرهنگی با از بین بردن قدرت‌های ذره‌ای مرکزگرای و تحت انقیاد در آوردن آنها توسط ارتش مدرن و آموزش‌دیده و با گسترش سلطه‌ی مطلقه سیاسی و فرهنگی به همه‌ی مناطق ایران همراه بوده است. در الگوی نظری «فرانکو پوجی»، قدرت سیاسی در دولت‌های مطلقه، اساساً در انحصار شخص شاه و اقلیتی از نخبگان و درباریان وفادار به شاه قرار می‌گیرد (پوجی، ۱۳۷۷: ۱۳۳).

در ایران در جریان فرایند اجرایی دولت شبه مدرن در دوران پهلوی اول و دوم بیش‌ترین حمله متوجه فرهنگ، گروه‌های دینی و اسلامی بود. این وضعیت نوعی تعارض و دوگانگی را در کشور به وجود آورد که همین امر از عواملی اساسی بود که دست به دست هم داد تا زمینه‌های سقوط دولت استبدادی شبه مدرن پهلوی را فراهم سازد. در زیر تحولات عصر محمدرضا شاه از دهه ۱۳۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، براساس چارچوب تئوریک مذکور مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۳. الگوی شبه ترقی غرب گرایی، طی سال های ۱۳۴۰ - ۱۳۵۶.ش.

در این دوره، حرکت به سمت غرب و غرب گرایی با سرعت خیره کننده ای آغاز گردیده بود. غرب گرایی، نه به معنای بها دادن به دانش های جدید غربی، بلکه ستایش از الگوهای فرهنگی مغرب زمین به ویژه عیاشی و خوش گذرانی از جمله خصایص حکومت پهلوی بود. دولت مردان ایران در این عصر، محور برنامه ها و سیاست های پیشرفت کشور را دنبال روی غرب و الگو برداری از فرهنگ غربیان می دانستند. در این سال ها سیاست های اسلام زدایی رژیم به اوج خودش می رسد.

رژیم برای رواج دین گریزی و نهادینه ساختن دین ستیزی در جامعه ی ایران، به ترویج و اشاعه ی فحشا و فساد در جامعه پرداخت. این رژیم به نام آزادی و با استفاده از این حربه در این راه تلاش های فراوانی انجام داد که شروع آن کشف حجاب بود که در دوران رضا شاه انجام گرفت. پس از سقوط رضا شاه و در زمان محمد رضا پهلوی، هر چند به ظاهر حساسیت و بند و بست های دوران رضا شاه در مورد حجاب زنان در معابر عمومی اعمال نمی شد، ولی اقدامات فراوان دیگری برای رواج بی بند و باری و فحشا و از میان برداشتن حجاب انجام می شد که به مراتب خطرناک تر از اعمال نظامی رضا شاه بود.

در این دوره، پروژه «کشف حیا» محور سیاست های رژیم قرار گرفت. در این راستا، مطبوعات و رسانه ها به عنوان یکی از ابزارهای حکومت برای رواج فحشا در اختیار رژیم پهلوی قرار گرفته و به روش های مختلف در راستای اهداف رژیم که همان «پروژه کشف حجاب» بود تلاش می کردند. فیلم های سینمایی در دوران حکومت پهلوی و به طور مشخص در زمان زمامداری محمدرضا پر از مسائل عشقی از جنس عشق های خیابانی که با نمایش زنان نیمه عریان و صحنه های روابط عاشقانه همراه بود. روزنامه ها و مجلات نیز در این راه یاری گر سینماگران بودند و با درج جملات تحریک آمیز مردم را دعوت به دیدن فیلم ها می نمودند.

مجلات و روزنامه ها در این دوره برای نشان دادن زیبایی و شکستن قبح عریان بودن عکس هایی از زنان نیمه عریان با وضعی تحریک آمیز به چاپ می رساندند. در این دوره از زنان برای تبلیغ کالاها بهره برداری می شد. به عنوان مثال کالایی که تبلیغ می شد حتماً می بایست بر تن یا در دستان زنی نیمه عریان زیبا رو و خوش اندام باشد و مجلات همواره در تبلیغات خود از هنرپیشه های زن ایرانی و خارجی استفاده می کردند. در مطبوعات عصر پهلوی رسم بر این بود که معمولاً داستان های دنباله داری به صورت پاورقی در هر شماره چاپ می شد. این داستان ها معمولاً داستان عشق های خیابانی و روابط غیر شرعی دختر و پسر و یا زن مرد بودند.

در این داستان ها بر بی بند و باری مخصوصاً در خصوص زنان شوهردار و مردان دارای همسر تأکید ویژه ای می شد. این اقدامات کانون خانواده سنتی و اسلامی را هدف گرفته و در راستای سست نمودن اعتقادات مذهبی خانواده تلاش می کرد. از مستخدم اداره گرفته تا وزیر و وکیل و ... در این

گردونه غرق شده و به آن تظاهر می‌کردند، دروغ و دورنگی مد روز شده و رشوه گرفتن علامت عرضه و لیاقت به شمار می‌رفت. آمار و ارقام مربوط به اماکن فساد و فحشا، مراکز فروش مشروبات الکلی، قمارخانه‌ها، کاباره‌ها و دانسینگ‌ها، تعداد معتادان مواد مخدر، میزان رشوه‌ها و پرونده‌های جرایم مختلف، نمونه‌ای از فساد اخلاقی در جامعه بود (مدنی، ۱۳۹۵: ۱۳۸).

در این دوره محله‌های بدنام و فحشا خانه‌ها بسیار زیاد شده و تنظیم روابط اجتماعی بر اساس آن‌ها انجام می‌شد. روز به روز بر تعداد فواحش و مراکز فحشا افزوده می‌شد. محله‌های بد نام در تهران و شهرستان‌ها به صورت پایگاه بزرگ جنایت و فساد و قتل و اعتیاد در آمده بود و علاوه بر حاشیه خیابان‌ها که لانه فساد بود، در زندان‌ها نیز فساد و فحشا بیداد می‌کرد.

یکی دیگر از اقدامات ضد مذهبی محمدرضا شاه پهلوی که واکنش‌های عذیده‌ای را به دنبال داشت تغییر تقویم هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی بود این سیاست در واقع اوج باستان گرایی در دوران پهلوی دوم می‌باشد. ایده آن ابتدا توسط دفتر شاه و از طریق حزب رستخیز پیشنهاد شد و سپس برای تصویب به دو مجلس سنا و نمایندگان ارسال شده و پس از تصویب، از سال ۱۳۵۶ تمامی ادارات و ارگان‌ها موظف به استفاده از آن شدند. این اقدام واکنش‌های مختلفی را در پی داشت؛ اما مهم‌ترین واکنش‌های مخالف نسبت به آن از طرف گروه‌های مذهبی، علماء و روحانیون انجام گرفت، به طوری که آن‌ها این اقدام را نوعی اسلام‌زدایی از طرف حکومت پهلوی دانسته و با آن به مخالفت برخاستند. این اقدام محمدرضا شاه پهلوی باعث شد تا مشروعیتش در میان مردم مذهبی کاسته شود و بر بار مخالفانش افزوده گردد. یرواند آبراهامیان نیز به این مسئله پرداخته و این اقدام را نوعی ریسک سیاسی قلمداد کرده است. وی در این باره گفته است:

«در این دوران کم‌تر رژیمی جسارت کرده است تاریخ مذهبی کشور را کنار گذارد» (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۵۴۶).

حتی سفیر سابق انگلیس انتونی پارسونز نیز این اقدام را نابخردانه قلمداد کرده و گفته است:

«این اقدام نابجا و خودخواهانه، احساسات مذهبی مردم را جریحه‌دار ساخت و نه فقط روحانیون، بلکه توده‌ی مردم را هم خشمگین و ناراضی کرد و طبقه روشنفکر و تحصیل کرده نیز آن را با تمسخر و استهزا استقبال کردند» (سولیوان، ۱۳۶۳: ۱۱۱).

در نتیجه، این گونه اقدامات محمدرضا شاه پهلوی نتیجه‌ای جز پر رنگ کردن مخالفت‌ها در ایران در بر نداشت و روز به روز چراغ آشتی مردم و حکومت را کم‌فروغ‌تر و کم‌سو‌تر از گذشته می‌کرد. در واقع اقدامات حکومت مردم ایران را که اکثر قریب به اتفاق مسلمان بودند را در مقابل حکومت قرار داد؛ بنابراین در پی این اقدام برخی از علماء و روحانیون از قبیل آیت‌الله گلپایگانی و امام خمینی رحمت‌الله‌علیه عکس‌العمل نشان دادند و به اعتراض به این مسئله پرداختند. حتی حضرت امام خمینی در پیامی به مناسبت عید فطر سال ۱۳۵۵ به کارگیری تاریخ شاهنشاهی را حرام اعلام کرد:

«برای تضعیف اسلام و محو اسم آن نغمه شوم تغییر مبدأ تاریخ را ساز کردند؛ این تغییر از جنایات بزرگی است که در این عصر به دست این دودمان کیف واقع شد. بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایتکارانه مخالفت کنند و چون این تغییر، هتک اسلام و مقدمه محو اسلام است، خدای نخواست، استعمال آن بر عموم، حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم مخالف با اسلام عدالتخواه است» (خمینی، ۱۳۶۹: ۱۷۱).

در واقع تأکید اسلام بر محور نمادهای وحدت آفرین است و در نگاه اسلام امت مطرح است. اسلام اصالت را به قومیت و ملیت و نژاد و رنگ نمی‌دهد. این سیاست شاه نوعی جدایی از مظاهر وحدت آفرین جهان اسلام بوده است. در واقع ناسیونالیسم و ملیت دسیسه‌ای است که استعمارگران برای انحراف مسلمین از وحدت و اتحاد استفاده می‌کنند. به قول اقبال لاهوری از مصلحان مسلمان در هند سرزمین اسلام یکی است و مسلمانان نباید فریب ایسم‌های غربی را بخورند. ایشان با زبان شعر ناسیونالیسم را رد می‌کنند:

«قلب ما از هند و روم و شام نیست // مرز و بوم ما بجز اسلام نیست

مسلم استی دل به اقلیمی میند // گم شو اندر جهان چون و چند»

بدین ترتیب، این اقدام حکومت پهلوی نوعی دهن کجی به اعتقادات مردم و ابزاری برای به حاشیه راندن دین تلقی شد و باعث واکنش‌های مردم و روحانیون علیه آن گردید. اقدامی که در هیچ از کشورهای غربی حتی در مورد مذهب انجام نگرفت. در واقع دین زدایی یکی ویژگی‌های فکری محمد رضا شاه بود که نتیجه و حاصل تفکر غرب‌گرایی وی بود. فرح پهلوی در مصاحبه‌ای با رادیو لس آنجلس به مناسب سال‌روز سقوط رژیم پهلوی درباره مذهب شاه و اعتقادات مذهبی او گفت:

«شاه اعتقادات مذهبی نداشت و به خصوص در این سال‌های آخر حکومتش که مرتباً مورد مدح و چاپلوسی قرار می‌گرفت به شدت بی‌دین شده بود و حتی بدش نمی‌آمد که توصیه امیر عباس هویدا را به کار ببندد. هویدا از شاه خواسته بود تا رسمیت دین اسلام را لغو و به بهائیان اجازه فعالیت گسترده بدهد؛ اما از مردم به شدت می‌ترسید و وحشت داشت که مردم علیه وی دست به شورش بزنند به همین خاطر از هویدا خواست تا دولت در خفا وسیله رشد بهائیان را فراهم کند» (مجموعه مقالات، ۱۳۸۴: ۶۹۲).

مورد دیگر فساد سازمان یافته در دربار بود. علی شهبازی یکی از نیروهای گارد شاهنشاهی و سرتیم محافظ شاه، کسی که تا پایان عمر، در خارج از کشور، مغرب، پاناما، آمریکا و مصر او را ترک نکرد، در خاطرات خود، پرده از شبکه‌ای برمی‌دارد که برای فساد و زن‌بازگی شاه فعالیت می‌کردند. او می‌نویسد:

«از وقتی که علم وزیر دربار شد، در وزارتخانه وی تشکیلاتی ویژه برای سرگرمی شاه درست کرده بود و تعدادی خارجی هم با آن‌ها هم‌کاری داشتند. این تشکیلات یک بودجه سرسام‌آور داشت.»

او در مورد وظیفه این تشکیلات می‌گوید:

«کارشان این بود که خانم‌های شوهردار و دختران بخت برگشته و یا همسران و دختران کسانی را که می‌خواستند مقامی بگیرند، برای شاه بیاورند» (دبیا، ۱۳۸۰: ۹۸).

مسئله مهمی که بر فساد جنسی شاه دامن می‌زد، فساد اخلاقی خواهرانش اشرف و شمس بود. اشرف و شمس که از نقطه ضعف شاه آگاه بودند:

«دختران زیبا را به او معرفی می‌کردند و آنان را به دام می‌انداختند و برای محمدرضا به کاخ می‌آوردند» (دبیا، ۱۳۸۰: ۳۳۸).

به‌طور کلی الگوی ترقی با استفاده از قدرت حکومت می‌کوشید تا ایرانیان را غرب‌زده و فرنگی کند و عنصر اسلام را نیز از بین برده و بزدايد. به همین دلیل ایرانیان هیچ‌گاه حاضر نشدند هویت ایرانی باستان‌گرایانه یا هویت غربی و فرنگی را به‌جای اسلام بپذیرند. جنبش‌های سیاسی و فرهنگی حتی قیام‌های نظامی بیانگر شکست این الگو در جامعه ایران بوده است. در واقع شاه بدنال یک شبه مدرنیسم در ایران بود. و به قول اقبال:

شرق را از خود برد تقلید غرب	باید این اقوام را تنقید غرب
قوت مغرب نه از چنگ و رباب	نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز سحر ساحران لاله روست	نی ز عربان ساق و نی از قطع موس
محکمی او را نه از لادینی است	نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرنگ از علم و فن است	از همین آتش چراغش روشن است

(پایگاه اطلاع رسانی حوزه: ۱۳۸۶: ۱).

همایون کاتوزیان در این زمینه بیان می‌کند:

«آنچه در ایران رخ داد نه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بود و نه مدرنیسم، بلکه شبه مدرنیسمی بوده که عواید نفت آن را تسریع کرد». به همین شکل تغییرات ساختاری اقتصاد نیز نه به علت شهر نشینی که به واسطه شهرزدگی بود. هنگامی که کشور در آستانه دروازه‌های تمدن بزرگ قرار داشت سهم کل تولیدات صنعتی شامل تولیدات دستی و روستایی و سنتی در تولید ناخالص داخلی غیر نفتی ۲۰ درصد بود. در حالی که سهم خدمات ۵۶ درصد بود. با این همه حمل و نقل شهری در همه جا به‌ویژه تهران به قدری خراب بود که غیر قابل توصیف است. وضع مسکونی جز برای وابستگان دولت و جامعه تجار وحشتناک بود و یا مشکلی هولناک. اغلب شهرهای کوچک و بزرگ از جمله تهران فاقد سیستم فاضلاب کار آمد بودند، خدمات درمانی و بهداشتی برای اغنیا بسیار گران و نامطمئن بود و برای فقرا گران و خطرناک» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۲۳).

بنابراین توسعه بر مبنای غربزدگی در واقع یک بیماری بود که دامن خیلی از سران کشورهای بویژه محمدرضا پهلوی را گرفت و آنها فکر می‌کردند به این شکل دروازه تمدن را را به‌روى ملت‌های خود باز می‌کنند.

۴. شکست الگوی شبه ترقی غربگرایی طی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷

در طی سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرایی محمدرضا شاه دچار چالش‌های جدی در محتوا و اجرا گردید. واقعیت آن بود که نمی‌توان در کشوری با قدمت فرهنگی و مذهبی به دست به تغییر و تحولاتی زد که با این بافت بیگانه باشد. محمدرضا شاه برخلاف پدرش که نیم نگاهی به زیرساخت‌ها داشت، بدون توجه به پشتوانه فرهنگی - مذهبی ایران، اساس اصلاحات خود را بر دوری از مذهب گذاشت. تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی، برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در کشور با تحمیل مخارج هنگفت بر مردم، برپایی جشن هنر شیراز، پرداختن به آیین‌های ایران باستان و تمسخر ارزش‌های مذهبی مردم، نادیده انگاشتن مظاهر سنتی و دینی و در برابر ترویج خرافه و دامن زدن به اختلافات مذهبی از دیگر شیوه‌های مدرنیزاسیون فرهنگی در کشور بود.

اما محمدرضا شاه هیچ تلاشی برای بومی کردن استراتژی‌های مدرنیزاسیون نکرد. به تصور او، هرچه در غرب بود باید عیناً در ایران به اجرا می‌گذاشت. شاه اگرچه در عرصه‌های صنعتی و اقتصادی راه مدرنیزاسیون را در پیش گرفت؛ اما از این نکته غافل بود که در غرب همواره توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و همچنین مشارکت سیاسی در جمیع شئون کشور با هم هماهنگ پیش می‌روند. چون شاه اساساً با مشارکت سیاسی موافق نبود، پس شکاف عمیقی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی آن پدید آمد.

در رژیم محمدرضا شاه و در واپسین سال‌های سلطنتش، جایی برای «استقلال، آزادی و جمهوری» نبود. چه هر سه بخش این شعار که در طول سال ۱۳۵۷، یعنی درست در آخرین سال سلطنت محمدرضا در ایران طنین انداز شده بود و اساس حکومت آینده ایران را تشکیل داد، از عناصر دنیای مدرن به شمار می‌رود. نه استقلال در مفهوم و اندازه واقعی خودش در ایران پهلوی وجود داشت و نه از آزادی خبری بود و نه از جمهوریت و مشارکت مردم خبری بود.

این دوران در تاریخ انقلاب به دوران «شتاب انقلاب اسلامی» و یا دوران «سقوط قدرت دربار» معروف است که بدنال انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. به دنبال چاپ مقاله‌ی توهین آمیز نسبت به امام خمینی، تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه»، در دیماه ۱۳۵۶، مخالفت عظیمی با شاه فراهم شد که به واسطه‌ی آن، تظاهرات عظیمی در ۱۹ دیماه همان سال، در قم به پا شد. حکومت شاه مردم را به گلوله بست، اما چهل روز بعد از آن، مردم تبریز در بهمن

۱۳۵۶، در چهل‌م شهدای قم به خیابان ریختند. با شدت گرفتن این مبارزات، دولت شاه مجبور شد در تابستان ۱۳۵۷، در چند شهر حکومت نظامی اعلام کند. بر اثر اتخاذ این سیاست، واقعه‌ی خونین ۱۷ شهریور، در همان سال، در میدان شهدای تهران روی داد. سازمان سیا در اوت ۱۹۷۸، مطابق با ۱۳۵۷ شمسی، طی گزارش خود، به کاخ سفید و کنگره‌ی آمریکا اعلام کرد که: «ایران در وضع انقلابی یا حتی ماقبل انقلاب قرار ندارد» (واعظی، ۱۳۸۱، ۸۱). آمریکا در آن زمان، چنان از حکومت شاه حمایت می‌کرد که گزارشگران سیا، از مخالفان حکومت شاه، با لحنی تحقیرآمیز یاد می‌کردند.

شاه به توصیه‌ی آمریکا، برای مقابله با روند مخالفت‌های مردمی، در ۵ شهریور ۱۳۵۷، کابینه‌ی جدیدی تشکیل داد و شریف امامی را به‌جای جمشید آموزگار نخست وزیر کرد. در آبان ۱۳۵۷، مبارزه‌ی مردمی ابعاد وسیعی گرفت و دولت شریف امامی به کل بی‌اعتبار شده بود. شاه تماسی تلفنی با برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا، در ۳ نوامبر ۱۹۸۷ (۱۲ آبان ۱۳۵۷) داشت که پیام روشنی را دریافت نمود؛ برژینسکی به شاه گفت:

«هر اقدامی را که لازم می‌داند، انجام دهد و کاملاً مطمئن باشد که دولت آمریکا، از او با تمام قوا حمایت خواهد کرد» (به نقل از واعظی، ۱۳۸۱، ۸۱).

شاه پس از این مکالمه‌ی تلفنی، شریف امامی را برکنار کرد و یک دولت نظامی را به ریاست ارتشبد ازهراری روی کار آورد. فردای آن روز، یعنی ۱۳ آبان ۱۳۵۷، حادثه‌ی اسفبار کشتار دانش‌آموزان و دانشجویان در برابر دانشگاه تهران، توسط نظامیان شاه رخ داد. در مورد شیوه‌ی برخورد با انقلاب اسلامی، در کادر تصمیم‌گیری آمریکا دو دستگی به وجود آمده بود و این مسأله، در شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده، اختلافات را به اوج خود رساند. سیاست راهبردی آمریکا، در اواخر پاییز و زمستان ۱۳۵۷، متکی بر ایجاد انشقاق و شکاف، در درون نیروهای انقلابی ایران بود. به واقع، آن‌ها می‌کوشیدند تا نیروها و گروه‌های ملی‌گرا را در مقابل جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی، قرار دهند. سرانجام پس از کشمکش‌های درونی در دستگاه رهبری آمریکا، خط مشی واحدی از سوی سایروس ونس، پرشت و سولیوان تنظیم شد و کارتر نیز آن را پذیرفت (واعظی، ۱۳۸۱، ۸۲).

اصول سیاست ایالات متحده برای مقابله با شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، عبارت بودند از:

۱. حکومتی به رهبری ملی‌گرایان، با شعار اصلاحات روی کار بیاید.
۲. ارتش و نیروهای مسلح، با تمام توان، حامی و پشتیبان دولت جدید باشند.
۳. شاه موقتاً از صحنه کنار برود و مدتی بعد، همانگونه که پس از کودتای ۲۸ مرداد عمل شد، با آرام شدن اوضاع، به کشور بازگردد.
۴. دولت ملی‌گرای جدید، از حمایت‌های بین‌المللی برخوردار باشد.

۵. آمریکا، مسؤولیت لجستیکی و پشتیبانی را بر عهده بگیرد.

سایروس ونس، نیو سام، وارن کریستوفر، جورج بال، برژینسکی و معاون رییس جمهور آمریکا، طی جلسه‌ای گزارش خود را توسط جورج بال، به کارتر دادند؛ نتیجه جلسه این بود که دخالت مستقیم نیروهای نظامی آمریکا در ایران، با شکست مواجه خواهد شد، اما آمریکا باید بکوشد که سدّ شدیدی را در برابر آیت‌الله خمینی ایجاد کند (واعظی، ۱۳۸۱: ۸۴). این سیاست، می‌بایست از طریق ایجاد انشقاق در درون جنبش اسلامی و قرار دادن ملی‌گرایان، کمونیست‌ها، لیبرال‌ها و التقاطیون، در مقابل امام خمینی، در صحنه‌ی مبارزات شکل می‌گرفت. رابرت برد، رهبر اکثریت سنای آمریکا، در آبان ۱۳۵۷، به ایران سفر کرد و گزارش او از ایران، یکی از عوامل تنظیم خط مشی مذکور بود؛ اما این خط مشی، زمانی می‌توانست به مرحله‌ی اجرا در آید که؛ اولاً: شاه می‌پذیرفت که در لحظه‌ی تعیین کننده کنار برود. ثانیاً: ملی‌گرایان، لیبرال‌ها و اعتدالیون، با یکدیگر هماهنگ شوند. ثالثاً: توافق سران ارتش، برای حمایت از ملی‌گرایان و دولت جدید، عملی شود. رابعاً: پس از کنار رفتن شاه، شورای سلطنت شکل می‌گرفت.

شلزینگر، برژینسکی و عده‌ی دیگری از مسئولین آمریکایی، معتقد بودند که از طریق ارسال نماینده‌ی ویژه‌ای، باید به شاه تفهیم شود که ایالات متحده نمی‌تواند به دخالت مستقیم نظامی در ایران مبادرت ورزد، چرا که برآوردها، حاکی از شکست چنین طرحی است؛ بنابراین، شاه می‌بایست یکی از این دو راه را بپذیرد: یا این که بایستد و سیاست مشت آهنین را به کار ببندد و با تمام قوا، علیه انقلاب، به مبارزه‌ی نظامی برخیزد و یا این که موقتاً از ایران خارج شود و طرح پنج مرحله‌ای، شامل حاکمیت دولتی از ملی‌گرایان، با شعار اصلاحات، به اجرا درآید. کارتر در اواخر آذرماه ۱۳۵۷، پس از مشورت با سایروس ونس و وزیر امور خارجه‌ی خود، برژینسکی مشاور امنیت ملی، هارولد براون وزیر دفاع و دیوید جونز رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا، تصمیم گرفت ژنرال هایزر را به ایران بفرستد تا مأموریت فوق‌الذکر را به اجرا در آورد (واعظی، ۱۳۸۱: ۸۵).

ژنرال هایزر، جهت کسب وفاداری سران ارتش ایران از بختیار وارد ایران شد. تحرکات و اقدامات هایزر، برای اجرای طرح منحرف کردن انقلاب، ابعاد گسترده‌ای گرفت. هایزر همان‌طور که ویلیام لویس و مایکل لدین، در کتاب «کارتر و سقوط شاه» می‌نویسند، دستور داشت تا هر شب از طریق ارتباط تلفنی امن، با پنتاگون ارتباط برقرار کند، اطلاعات به برژینسکی و از طریق او به کارتر می‌رسید. سرانجام، شاه راه حل دوم را پذیرفت و بختیار از اعضای جبهه‌ی ملی، در ۱۵ دیماه ۱۳۵۷، به نخست‌وزیری رسید و حکومت ازهارای کنار رفت. هدف عمده‌ی ایالات متحده از روی کار آوردن بختیار، خاموش ساختن شعله‌های خشم مردم و منحرف ساختن انقلاب از مسیر اصلی آن بود. شاه بر اساس طرح تعیین شده، در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷، ایران را ترک کرد.

همه این موارد نشان می‌دهند که شاه دچار بحران مشروعیت شد و پایگاه مردمی خود را از دست داده و هیچ شانسی برای حفظ قدرتش باقی نمانده است؛ اما علی‌رغم همه‌ی این تلاش‌ها، انقلاب اسلامی ایران، هم‌چنان راه خود را می‌پیمود تا این‌که در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، امام خمینی، وارد ایران شد و با استقبال عظیم مردم مواجه شد. تلاش بختیار برای مذاکره و ملاقات با امام، بی‌نتیجه ماند و چهار روز بعد، پس از این‌که بختیار نتوانست فرماندهان نظامی را وادار به جلوگیری از معرفی دولت جدید کند، امام، مهدی بازرگان را به‌عنوان رئیس دولت موقت، معرفی کرد. سولیوان در گزارش خود نوشت که:

«ما سعی می‌کنیم ارتباط خود را با تشکیلاتی که در حال فرو ریختن و دود شدن است، حفظ کنیم، در حالیکه انقلاب پیروز شده و آیت الله خمینی فاتح این انقلاب است. ما حاضر نیستیم این واقعیت را بپذیریم و خود را با آن تطبیق دهیم» (سولیوان، ۱۳۸۴، ۴۹۷).

به‌طور کلی، در دوران تحولات انقلابی ایران، سیاست آمریکا حمایت همه‌جانبه از محمدرضاشاه بود، اما زمانی که آمریکا متوجه گردید نمی‌تواند شاه را بر اریکه قدرت نگه دارد، در پی خروج شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷، تمام سعی خود را به‌کار برد تا به هر نحو ممکن ایران را در اردوگاه غرب نگه دارد و از روی کارآمدن یک رژیم اسلامی به زعم خود جلوگیری کند. در نهایت نیز احساس نفرت عمومی از سرسپردگی و تحقیر یکی از سرچشمه‌های ژرف بیگانگی و بیزاری مردم از رژیم شاه شد و جامعه غرب زده و رژیم دست‌نشانده شاه توسط نهضتی اسلامی با رهبری امام خمینی که از عمق وجود جامعه برخاسته بود، متلاشی گردید. در واقع بیگانگی و بیزاری ایرانیان از ایالات متحده به این تصور مردم بازمی‌گشت که آن کشور با پشتیبانی نظامی، اقتصادی و سیاسی از رژیم شاه، احساس عزت و استقلال ایران را پایمال کرده است؛ بنابراین شعارهای مرگ بر شاه و مرگ بر آمریکا از یک نوع رابطه درونی خبر می‌داد. در واقع در دوران انقلاب و شرایط تاریخی بعد از آن، شعار «مرگ بر آمریکا» پس از شعار «الله اکبر» به‌عنوان دومین شعار عمومی مورد حمایت مردم بوده و در مقاطع مختلف نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

۵. خروج شاه

با شکل‌گیری نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی در اوایل دهه چهل شمسی، سیر حوادث به گونه‌ای بود که به رغم نوساناتی روبنایی، هرگز به سمت تحکیم پایه‌های قدرت پهلوی دوم پیش نرفت. هرچند سرکوب‌گری شاه در بدو نهضت توانست با گرفتن زهر چشم از حرکت‌های مردمی تا سال‌ها آن‌ها را به انزوا بکشانند؛ اما فشارها بر امام خمینی نتیجه‌ی معکوس داد و ادامه رفتارهای ضد اسلامی و ضد انسانی رژیم ایشان را بر مسیر خود مصمم‌تر ساخت.

نتیجه سال‌ها آگاهی بخشی و افشاگری امام، احیای مجدد نهضت اسلامی در سال ۵۶ بود. شاه هرچند خود را از پشتوانه مردم تهی می‌دید اما به محل اتکایی چون آمریکا و ارتش دل خوش داشت و به همین پشتوانه به سرکوب خونین نهضت پرداخت. در این قسمت مهم‌ترین حوادث شتاب‌زای انقلاب اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آنها به شرح زیر می‌باشد.

۶. جمعه سیاه

چند روز پس از ماجرای آتش گرفتن سینما رکس آبادان که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ اتفاق افتاد، شاه دولت جمشید آموزگار را که با شعار ایجاد فضای باز عمومی و سیاسی روی کار آمده بود تا از این طریق بتواند مردم را تا اندازه‌ای با حکومت همراه کند، برکنار کرد و جعفر شریف‌امامی به جای وی بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد. روز ۱۳ شهریور همان سال، مصادف بود با عید سعید فطر، مردم در این روز به خیابان‌ها ریخته و اعتراض خود را نسبت به حکومت پهلوی اعلام کردند. اعتراض‌ها و تظاهرات در این چند روز ادامه داشت و در نهایت، منجر به تظاهرات بی‌نظیر مردم در تاریخ ۱۶ شهریور شد که نزدیک به نیم میلیون نفر در تهران شعار «مرگ بر شاه» سر دادند.

محمد رضا شاه که عملاً سلطنت خود را در خطر می‌دید، با انتخاب اوپسی به عنوان فرماندهی نظامی پایتخت که پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد به «قصاب ایران» شهرت یافته بود، شرایط را برای کشتار و شکنجه‌ی مردم فراهم ساخت. این در حالی بود که اوپسی در این زمان، فرماندهی ارتش را نیز در اختیار داشت و بسیاری از فرماندهان ارتش با نفوذ در شهرداری‌ها و فرمانداری‌های شهرهای مختلف، شرایطی را برای ایجاد رعب و وحشت و کشتار و شکنجه‌ی مردم فراهم ساخته بودند (فردوست، ۱۳۷۰: ۲۷۰).

روز جمعه ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷، مردم از همان ساعات آغازین، خود را به میدان ژاله و خیابان‌های اطراف آن رساندند تا هم شرایط را برای تظاهرات فراهم سازند و هم آماده‌ی اقامه‌ی نماز جمعه شوند. این در حالی بود که با دستور اوپسی، اجتماع بیش از سه نفر در این روز ممنوع اعلام شده بود. مأمورین حکومتی چنبدار از طرف بلندگو مردم را به پراکنده شدن و خروج از میدان ژاله دعوت کردند که این اعلان‌ها با بی‌توجهی مردم مواجه شد و به مدت چند دقیقه با دستور فرماندهان، گلوله‌باران به سمت مردم بی‌سلاح و بی‌گناه آغاز شد. در کم‌ترین زمان ممکن، تعداد زیادی از مردم کشته و زخمی شدند. طی آماری که از سوی فرمانداری نظامی تهران اعلام شده بود، حدود ۸۷ نفر کشته و ۲۰۵ نفر زخمی شده بودند، ولی در واقع به گفته‌ی میشل فوکو که آن زمان در تهران زندگی می‌کرد و مشغول پوشش وقایع منجر به انقلاب ایران برای یک روزنامه‌ی ایتالیایی بود، حدود چهار هزار نفر در این روز کشته و زخمی شدند. عملکرد اوپسی در این روز طوری بود که

حتی برخی از عاملین حکومت پهلوی از کشتار زیاد مردم ناراحت و پشیمان بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۳۶ و ۶۳۷). ویلیام شوکراس می‌نویسد:

«واقعۀ اخیر جمعۀ سیاه ۵۷ تأثیر مصیبت‌باری بر روحیۀ شاه گذاشت. وقتی پس از این واقعۀ پرزیدنت کارتر به او تلفن زد، شاه طوری با او صحبت کرد که گویی در اثر یک توطئه شیطان‌ی دچار وحشت و اضطراب شده است. کسانی که در آن روزها او شاه را دیده‌اند می‌گویند مثل این بود که آب رفته و هرگونه اعتماد به نفس را از دست داده بود» (شوکران، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۶).

زیگنو برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر نیز در همین خصوص می‌نگارد:

«با وجود این، دو روز بعد از تهران به ما گزارش رسیده که شاه در ملاقات با نویسنده مجله تایم، همانند یک مرد درهم شکسته و در آستانه سقوط روانی بوده است» (زوئیس، ۱۳۷۰: ۲۷).

نگاهی گذرا به احوال و مواضع شاه پیش از جنایت ۱۷ شهریور و پس از آن گواه تغییرات اساسی در روحیۀ شخص شاه و کارگزاران آن می‌باشد. مشت آهنین رژیم که هزاران نفر از افرادی که حتی به هنگام خروج از خانه‌هایشان از اعلام دیر هنگام حکومت نظامی ناآگاه بودند نهایتاً بر سر خود شاه فرود آمد. خون شهدای ۱۷ شهریور که تعداد آنان حتی تا چند هزار نفر نیز برآورد شده است سریعاً دامن شاه را گرفت و پس از آن بود که شاه با انفعال سیاسی روبرو شد. شکست طرح آشتی ملی و رسوایی این حربه، تردید و اختلاف درونی سران در بکارگیری سیاست سرکوب در نزد رژیم، به بن‌بست رسیدن خط سازش و انفعال ملی‌گرایان در برابر مردم پیرو امام خمینی، فلج شدن اقتصاد فاسد رژیم، انقلاب درونی در نیروهای نظامی و فرار سربازها و درجه‌داران و چندین مورد دیگر، از جمله پیامدهای این جنایت بودند. اما در این میان می‌توان به پیامدی دیگر اشاره نمود که شاه تا روز خروج از کشور نیز نتوانست از آن رهایی یابد. اختلالات روحی شاه و افسردگی شدید او امری است که با اندک نگاهی به خاطرات اطرافیان شاه در دربار و نیز دیپلمات‌های خارجی می‌توان به آن پی برد. این خاطرات گواه عدم تعادل روحی محمد رضا پهلوی پس از این واقعه تکان دهنده می‌باشند؛ هرچند وی سیاست کشتار را تا آخرین لحظات ادامه داد.

۷. تظاهرات تاریخ‌ساز تاسوعا و عاشورای ۵۷

هرچند حوادث روی داده در سال‌های ۴۰ تا ۵۷ ریشه‌های حکومت پهلوی را یکی پس از دیگری خشکانید، اما تظاهرات چندین میلیونی تاسوعا و عاشورای تهران ضربه نهایی را به رژیم وارد نمود و پس از آن بود که شاه نومید از تمام دسیسه‌ها و راهکارهای اربابان آمریکایی خود، توشه عزیمت را بر بست. در نوزدهم آذر ۱۳۵۷ تظاهرات بزرگ و تاریخی تاسوعای حسینی علیه رژیم استبدادی پهلوی با پیام دعوت امام خمینی به وقوع پیوست؛ اما این تظاهرات مقدمه‌ای بود بر حماسه تاریخی مردم که در عاشورا به وقوع پیوست. حاضرین در این تظاهرات که تا چهار میلیون

نفر نیز برآورد شده‌اند شعارهایی تندتر از روز قبل سرداداند. اخبار این تظاهرات در صدر اخبار مهم جهان قرار گرفت. سازماندهی فوق‌العاده تظاهرات و نیز کمیت حاضرین دو نکته‌ای بود که بیش از سایر مسائل توجه سفیر انگلستان را که از پنجره سفارت خانه به تظاهرات مشرف بود، جلب نمود.

«راهپیمایی تاسوعا و عاشورا از نظر عظمت و انضباط و یک پارچگی نمونه و بی‌سابقه بود... هر دو روز من از ساعت نه صبح تا وقت ناهار در پشت پنجره اتاق خود صفوف راهپیمایی را که از خیابان فردوسی می‌گذشتند، نظاره می‌کردم. در مدت سه تا چهار ساعت عرض این خیابان و پیاده‌روها مملو از جمعیتی بود که برای پیوستن به صفوف سایر راهپیمایان در حرکت بودند. سیل جمعیت تا آنجایی که چشم آدم کار می‌کرد موج می‌زد. این خیابان فقط یکی از مسیرهای راهپیمایی بود...» (سولیوان و پارسونز، ۱۳۸۴: ۲۹۲).

به مناسبت راهپیمایی‌های بزرگ تاسوعا و عاشورا، حضرت امام پیامی بسیار مهم صادر کردند و در آن پیام، راهپیمایی‌های اخیر را «همه پرستی بزرگ ملت ایران» بر ضد رژیم شاه نامیدند. ایشان در بخشی از پیام خود فرمودند:

«به عموم ملت شجاع ایران صمیمانه درود می‌فرستم... این تظاهرات، راه عذر و بهانه را از همه کس و همه دولت‌ها سلب کرد و آنها دیگر نمی‌توانند ادعا کنند که شاه، قانونی است» (خمینی، ۱۳۶۹: ۲۲۱).

اما علاوه بر ویژگی‌های خود این تظاهرات، آنچه آنرا نقشی مضاعف در تاریخ بخشید موقعیت زمانی آن بود. شاه پس از نومیدی از راهکارهای سرکوب گرانه به عوام فریبی از طریق به قدرت رساندن شریف امامی و یکسری آزادی‌های غیربنیادین پرداخت. با تشدید اعتراضات مردم به حکومت پهلوی و روی کار آمدن جعفر شریف امامی تقویم شاهنشاهی منحل شد و تقویم هجری شمسی دوباره به کار گرفته شد. در واقع شریف امامی با انجام دادن کارهایی نظیر تعطیلی قمارخانه‌ها، لغو نظام تک حزبی و از جمله لغو تاریخ شاهنشاهی و به کارگیری مجدد تقویم هجری به دنبال به دست آوردن رضایت مردم و گروه‌های مذهبی بود، اما این اقدامات نتوانست فضا را به نفع حکومت پهلوی تغییر دهد. لذا زمان برای انجام این کارها گذشته بود و مردم انجام آن‌ها را نه از سر حسن نیت و توجه رژیم به خواسته‌هایشان، بلکه آن‌ها را از سر اجبار و درماندگی حکومت پهلوی می‌دانستند؛ بنابراین اقدامات این‌چنینی را نوعی عقب نشینی از طرف حکومت دانسته و هر روز برای تغییر حکومت و انقلاب مصمم‌تر می‌شدند.

با توجه به اینکه شریف امامی نتوانست در زمینه جلب رضایت عمومی توفیقی بدست آورد، شاه، دولت شریف امامی را منحل کرد و تیمسار غلامرضا ازهاری را که از شخصیت‌های نظامی قدیمی در سلطنت پهلوی به‌شمار می‌رفت، به‌عنوان رئیس دولت جدید انتخاب کرد. ازهاری در آغاز کار، اکثر وزرای سابق را از کار برکنار کرد و نظامیان همکار خود را به‌عنوان وزرای جدید به مجلس

معرفی کرد و به دستور شاه، در سریع‌ترین زمان ممکن، رأی اعتماد را از مجلس دریافت کرد و یک حکومت کاملاً نظامی روی کار آمد.

دولت نظامی از هزاری از نخستین روز فعالیت، عملاً در تمام ایران حکومت نظامی اعلام کرد و یک شرایط سخت و کاملاً امنیتی به وجود آوردند تا بدین وسیله بتوانند کشور را کنترل کرده و مانع از وقوع تظاهرات و اعتراض‌ها شوند. از هزاری صراحتاً به وزرای خود گفته بود که تا حد امکان، سخنان محمد رضا شاه را نادیده بگیرند و آن‌طور که خودشان می‌پسندند عمل کنند و از آنجایی که این افراد شخصیت‌های کاملاً نظامی بودند، یک جو امنیتی و سخت در کشور حکم‌فرما شد (قره باغی، ۱۳۶۵: ۲۲-۲۳).

در ادامه حرکات سرکوب‌گرایانه رژیم، شاه سرخورده از حربه «آشتی ملی»، استفاده از یک دولت سرکوب گر نظامی را به عنوان آخرین امید خود در دستور کار قرار داد و ژنرال از هزاری را به قدرت رساند. بلافاصله پس از انتصاب از هزاری، کشتار مردم اوج گرفت و تنها در روزهای نخست دولت وی، تعداد بسیاری در شهرهای آبادان، اهواز، بهبهان، مشهد، اصفهان، ساری، نجف آباد، همدان، زنجان، کرمانشاه، بابل و آمل به شهادت رسیدند (هویدا، ۱۳۸۸: ۱۷۷)؛ اما موج انقلاب به حدی کوبنده بود که از هزاری را نیز به انفعال کشاند. از هزاری نیز همچون شخص شاه در عوض پذیرفتن حقایق جامعه به سرپوش گذاری بر آن پای می‌فشرد؛ که ماجرای معروف «نوار» جلوه دادن صدای شعار دهندگان و «رنگ» جلوه دادن خون شهدا گوشه‌ای از آن بود.

در همین بحبوحه، راهپیمایی میلیونی تاسوعا و عاشورا از این روی تاریخ‌ساز گشت که ناکارآمدی سرکوب را عیان ساخته و نابودی آخرین شانس شاه برای ماندن را رقم زد. درواقع دولت ژنرال از هزاری، آخرین شانس بقای رژیم بود و با این راهپیمایی‌ها و تظاهرات، در واقع عمر دولت از هزاری به سر آمد. با این احوالات، حرکت مردم به‌سوی پیروزی و وقوع انقلاب متوقف نشد و نخست‌وزیر جدید با مشاهده این شرایط، سعی کرد مقداری از حالت نظامی حکومت کاسته و دموکرات‌منشانه عمل کند، هرچند با روحیه نظامی وی سازگار نبود و در نهایت نتوانست موفق شود. محمد رضا شاه پس از اطمینان از عدم موفقیت دولت از هزاری، وی را از کار برکنار کرد و با انتخاب شاپور بختیار به‌عنوان نخست‌وزیر جدید سعی کرد فضای بازی را به‌وجود آورده و فشارها را از سلطنت و شخص خودش بکاهد که این انتخاب نیز با شکست مواجه شد.

۸. کنفرانس گوادلوپ

شاه پس از مشاهده تظاهرات‌های مردم خویش را در انزوا و شکست خورده می‌دید، پیش از فرار از کشور، درگاه آمریکا را یگانه امید خود برای بقا یافته و چشم انتظار مددی معجزه‌وار از جانب کارتر بود که بتواند امواج کوبنده انقلاب را آرام سازد؛ اما غافل از آن که آمریکا اگر به واقع قدرتی در برابر

خواست امام و مردم داشت، اصولاً اجازه نمی‌داد که کار به این‌جا برسد و طبعاً در ادامه مسیر نیز تهی از این دست معجزه‌گر بود؛ اما به هر روی تنها امید شاه این بود که آمریکا هنوز در برابر مردم دست‌های خود را بالا نبرده است. امیدی که در گوادلوپ به یأس مبدل گشت.

گوادلوپ نام جزیره‌ای کوچک در شرق دریای کارائیب و غرب اقیانوس اطلس است که در مقطع اوج گیری نهضت اسلامی و در تاریخ ۱۴ الی ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ میزبان سران چهار کشور بود و در آن به بررسی رویدادهای ایران و آینده آن پرداخته شد. در این کنفرانس، جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا، هلموت اشمیت صدراعظم اسبق آلمان غربی، جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان و ژیسکار دستن رئیس جمهور وقت فرانسه، با هدف تضمین ادامه منافع خود در ایران به تبادل نظر پرداختند.

کارتر معتقد بود، به علت وضعیت حاکم بر ایران دیگر امکان حمایت از شاه وجود ندارد. وی توانست، سران سه کشور دیگر حاضر در گوادلوپ را با خود همراه سازد و برای ارتباط با دولت بعد از رژیم پهلوی به برنامه‌ریزی بپردازند. ضمن آن که ژیسکار دستن امیدوار بود با توجه به حضور امام خمینی در فرانسه بتواند نقش واسطه با نیروهای مخالف رژیم شاهنشاهی را ایفا نماید. با شکل‌گیری این کنفرانس و سپس نتایج آن محمدرضا پهلوی که تصمیم به خروج از ایران داشت، کار خود را به کلی تمام شده دید و متوجه شد که دیگر حمایت‌های پیشین غرب برای او و رژیم شاهنشاهی وجود ندارد و اربابانش به ظاهر روئین تنش نیز دست‌های خود را بالا برده‌اند. کارتر در گوادلوپ اظهار می‌دارد:

«شاه دیگر قادر به ماندن و ادامه حکومت نیست زیرا مردم ایران به هیچ روی خواهان او نیستند. به‌علاوه دولت یا دولتمردان وجیه‌المله دیگری برجای نمانده تا حاضر به همیاری و همکاری با او باشد» (یزدی، ۸۹: ۱۳۸۶).

او سپس تا آن‌جا پیش رفت که هر نوع امکان موفقیت شاه را منتفی دانست و منفعلانه، رهبران غرب را به اندیشیدن پیرامون آینده‌ای که در آن نظام سلطنت قطعاً جایی نخواهد داشت دعوت کرد؛ این در حالی است که وی یک سال پیش از آن در سفر به تهران و پس از ملاقات با شاه تأکید کرده بود که شاه، ایران را به جزیره ثبات در منطقه تبدیل کرده است. یکی از پیشنهادهای سران چهار کشور آن بود که شاه برای مرخصی‌ای که ممکن است به پایان یافتن سلطنتش منجر شود، برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های فزاینده و همه‌جانبه‌ی ایرانیان نمی‌تواند از او حمایت کند (یزدی، ۱۳۸۶: ۸۹).

البته باید توجه نمود که این کنفرانس بیش از آنکه مبداء تحولی باشد اذعان به شکستی محتوم بود که در پی سال‌ها مبارزه مردم به رهبری امام خمینی بوجود آمده بود و انقلاب پیش از این کنفرانس نیز مسیر خود را یافته و به سرعت در پیش بود و حتی اگر بپذیریم که اگر خروجی گوادلوپ

تصمیم به بقای شاه در کشور بود نیز اثری در تغییر سیر انقلاب نداشت و احتمالاً به دستگیری شاه می‌انجامید؛ بنابراین گوادلوپ در تسریع در نومیدی و فرار شاه نقش ایفا نموده است و بسیار ضعیف‌تر از آن بوده که بتواند در سرنوشت انقلاب شکوهمند اسلامی تأثیر بسزایی بگذارد.

۹. فرار شاه

مقدمات فرار شاه و خانواده‌اش از ۲۴ دی ماه مهیا گشت و هائیزر، فرستاده آمریکا توانست موافقت ارتشیان را با این امر جلب نماید. در ۲۶ دی بختیار از مجلس برای کابینه معلوم الحال خود رای اعتماد گرفت. شاه مغموم به همراه «شهپانو» و سه فرزندش - پسر بزرگ شاه از قبل در خارج بود- به سمت فرودگاه مهرآباد رهسپار شد. هواپیمای جمبوجت ۷۲۷ با تجهیزات کامل از روزهای قبل مهیای فرار شاه بود. در حدود ساعت دوازده ظهر هفت فروند هلی کوپتر بر فرودگاه نشستند که یکی از آنان حامل شاه و خانواده‌اش بود. بختیار، سرمست از قدرت به بدرقه شاه آمده بود. شاه در مصاحبه کوتاه که آخرین جملات وی در ایران بود علت سفر خود را خستگی و استراحت دانست. شاه که قبلاً می‌گفت

«هیچکس قادر به سرنگونی من نیست. چون ۷۰۰ هزار پرسنل نظامی، همراه با کلیه کارگران و اکثر مردم ایران پشتیبان من هستند» (هویدها، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

به سختی مانع گریستن خود شده بود و برای آخرین بار با تشریفات بدرقه از جمله دستبوسی وی همراه شد و به سمت سرنوشتی نه چندان نامعلوم که نتیجه بیش از نیم قرن سرکوب رژیم پهلوی و ریختن خون هزاران تن از مردم ایران زمین برایش رقم خورده بود، پرواز نمود. روزنامه اطلاعات تیترو «شاه رفت» (روزنامه اطلاعات: ۱۳۵۷/۱۰/۲۶).

«فرار شاه» مژده پیروزی قریب الوقوع انقلاب اسلامی بود. آن روز تمامی مردم ایران با برپایی جشنی با شکوه، ابراز شادی و خرسندی کردند و هلهله کنان فرار جرثومه فساد را تهنیت گفتند. موجی از شادی فراموش ناشدنی در کشور به راه افتاد. مردم با در دست داشتن روزنامه، عکس امام و گل پیروزی خود را بر رژیم و آمریکا جشن گرفتند. لذا شاه بر اساس طرح تعیین شده، در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ ایران را ترک کرد. ایالات متحده با حمایت از شاپوربختیار تمام سعی خود را برای خاموش ساختن شعله های خشم مردم و منحرف ساختن انقلاب از مسیر اصلی انجام داد. سرانجام در ۱۲ بهمن با ورود حضرت امام به کشور، تیترو ماندگار دیگری در روزنامه‌ها چاپ شد. در تیترو صفحه اول روزنامه‌ها نوشته شده بود: «امام آمد». با ورود حضرت امام به کشور، مردم یک صدا شعار می‌دادند و می‌گفتند: «خمینی‌ای امام». بیست و شش روز بعد از خروج شاه، در ۲۲ بهمن ثمره خون پاک شهدا به ثمر نشست و انقلاب اسلامی ملت ایران به پیروزی رسید.

آنچه مسلم است این بوده که انقلاب اسلامی واکنشی بوده به قطع حلقه‌های وابستگی که به عمر رژیم دست نشانده پهلوی در ایران خاتمه داده است؛ زیرا بر اساس نظریه امام خمینی استعمار و استکبار ملت‌های جهان سوم و توسعه نیافته را چپاول می‌کنند و انقلاب بهترین راه برای قطع وابستگی ملت‌های مستضعف می‌باشد. دیگر صاحب‌نظران مختلفی هم این نظریه را تأیید می‌کنند از جمله «آصف حسین» انقلاب اسلامی ایران را مظهر رهایی از سلطه امپریالیسم و نماد مبارزه با اهداف استعماری‌ای می‌داند که عمدتاً حول محور تبدیل جوامع اسلامی به جوامعی سکولار دور می‌زنند و نیز این انقلاب را بانی حکومتی مستقل در ایران با تکیه بر ایدئولوژی مبارزات اسلامی و تفکر اصیل اسلامی قلمداد می‌کند (Hussein, 1985: 9- 15).

«جان فوران» نیز هدف انقلاب اسلامی ایران را برقراری روابط مجدد با آمریکا، با تکیه و تأکید بر رفع وابستگی می‌داند (Foran, 1977: 10- 11). از این رو تمامی نظریات مذکور در این نکته با اندیشه امام خمینی اشتراک دارند که مبارزه با استعمارگران، سلطه‌جویان و مداخله‌گران، از مهم‌ترین علل و عوامل بروز و وقوع انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود.

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پسا مدرنیسم یکی از متفکرانی است که به درخواست روزنامه ایتالیایی «کوریره دلا سرا»^۱ به ایران سفر کرد تا از نزدیک شاهد وقایع ایران باشد و طی دوبار سفر به ایران در شهریور و آبان ۵۷ در تهران و قم و آبادان با شخصیت‌های مختلف مذهبی و سیاسی و اقشار مختلف مردم مصاحبه کرد.

فوکو عقیده داشت جز باورهای دینی هیچ عامل دیگری قدرت بسیج این چنین توده‌ها را ندارد بلکه این مذهب تشیع است که با تکیه بر موضع انتقادی خود توانسته این چنین بسیج سیاسی به راه اندازد. این انقلاب نمی‌تواند با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد زیرا جهان شاهد قیام و انقلاب مردمی بود که مشکلات اقتصادی حکومت پهلوی در آن حد بزرگ نبود که در نتیجه آن میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها بریزند و قیام کنند. از این رو ریشه این انقلاب را باید در جای دیگری جستجو کرد. به نظر وی شخصیت آیت الله خمینی پهلوی به افسانه می‌زند زیرا هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی حتی با حمایت تمام رسانه‌های دنیا نمی‌تواند ادعا کند که با مردمش چنین پیوند عاطفی عمیقی دارد (بصیرت، ۱۳۸۹: ۱).

به نظر او هدف اصلی ایرانیان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بوده است. آنها راه اصلاح را در اسلام یافتند. فوکو برای درک انقلاب اسلامی مستقیماً به سراغ مردم انقلابی در خیابان‌ها رفته است. به نظر وی

^۱ کوریره دلا سرا به ایتالیایی (Corriere della Sera): نام روزنامه‌ای ایتالیایی‌زبان است که در کشور ایتالیا منتشر می‌شود. روزنامه کوریره دلا سرا از سال ۱۸۷۶ میلادی منتشر می‌شود و از این لحاظ، یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌های اروپایی محسوب می‌گردد. مرکز روزنامه کوریره دلا سرا در شهر میلان قرار دارد.

از دید مردم حاضر در خیابان‌ها، تظاهرات و درگیری‌ها، حکومت اسلامی از یک طرف حرکتی برای ارائه نقش دائمی و تعریف شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و از جانب دیگر راهی برای وارد کردن ابعاد معنوی در زندگی سیاسی بود. مفهوم «معنویت‌گرایی سیاسی» قلب تحلیل فوکو از انقلاب ایران را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب فوکو انقلاب اسلامی را یک انقلاب فرا مدرن خوانده است.

«نیکو کدی» نیز با اذعان به این که رهایی از سلطه فرهنگی و اقتصادی بیگانگان، جایگاه محوری در تفکر شیعه دارد، مهم‌ترین مشخصه تفکر سیاسی تشیع را در جنبه ضدامپریالیستی بودن آن خلاصه می‌کند و این تفکر پویای شیعه را عامل تضاد با دستگاه حاکم قبل از انقلاب و زمینه‌ساز بروز و ظهور انقلاب اسلامی می‌داند وی با معرفی امام خمینی در مقام الگو و نماد مبارزه با امپریالیسم و با تأکید بر وجه تمایز حرکت ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی از سایر حرکات، هدف انقلاب اسلامی ایران را کسب استقلال از سلطه آمریکا اعلام می‌نماید (Keddi, 1981: 19-20).

بنابراین انقلاب اسلامی یک انقلاب فرهنگی است که رنگ الهی دارد و اساس آن آرمان‌های اسلام بویژه استقلال طلبی، قطع سلطه اجانب و استعمارگران، مردم سالاری دینی، آزادی از قیود همه قدرت‌های داخلی و خارجی، عدالت‌مندی و نجات همه مستضعفان در عالم می‌باشد و عالی‌ترین آرمان این انقلاب ظهور منجی آخرالزمان با هدف رشد، شکوفایی و تکامل مادی و معنوی همه ابنای بشر در سراسر جهان می‌باشد.

۱۰. نتیجه‌گیری

براساس نتایج این پژوهش از دهه ۱۳۴۰ به بعد تقلید و اقتباس از پوسته بیرونی و ظاهری تمدن غرب بدون توجه به تحولات تاریخی و زیرساخت‌های جامعه غربی، ویژگی مهم حکومت پهلوی دوم این دوره تاریخی می‌باشد. بسیاری از کسانی که در پشت صحنه کارگردانی را برعهده داشتند (شاه و دیگران) با برداشتی سطحی از مدرنیسم و تلاش برای اجرای آن در ایران، فکر می‌کردند می‌توانند بر معضل بزرگ عقب‌ماندگی کشور غلبه کنند.

لذا، در این دوران پهلوی دوم با تکیه بر استبداد مطلقه به سمت الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرایی براساس اسلام‌زدایی، باستان‌گرایی و نوسازی برمبنای لیبرالیسم روی آورد. از مهم‌ترین نتایج این سیاست‌ها فساد در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بود که کلیت جامعه را فراگرفته بود. این فساد بزرگ، نارضایتی عمومی را افزایش داده و از طرفی وابستگی تمام عیار رژیم به بیگانگان با محوریت آمریکا، دین ستیزی رژیم، اختناق، ظلم گسترده، شکست سیاست‌های نوسازی عرصه را بر مردم تنگ کرده بود، لذا مردم، نظام شاهی را سرچشمه فساد و شاه را مظهر

فساد می‌دانستند. در این شرایط دشوار و موقعیت‌های حساس نقش رهبری امام خمینی به‌عنوان بزرگ‌ترین مخالف اصلاحات شبه ترقی غرب‌گرایی بسیار برجسته شده است.

امام خمینی در این سال‌ها با پیام‌های هدایتگر و موعظه‌های خود، شکست برنامه‌های شبه مدرنیته را اعلام و در ادامه خط انقلاب را به روشنی ترسیم نمودند. لذا مردم ایران خواسته‌های خود را در آرمان‌های شخص امام خمینی دیدند. واقعیت آن بود که غرب‌گرایی در این دوره بیشتر متکی بر احساسات بود تا عقلانیت و به عبارت دیگر، بر فرآیند اصطلاحات، عقلانیت چندان حکم‌فرما نبود. در این راستا الگوی ترقی با استفاده از قدرت حکومت می‌کوشید تا ایرانیان را غرب زده و فرنگی کند و عنصر اسلام را نیز از بین برده و بزداید. و در همین جهت ایرانیان هیچ‌گاه حاضر نشدند هویت ایرانی باستان‌گرایانه یا هویت غربی و فرنگی را به‌جای اسلام بپذیرند. جنبش‌های سیاسی و فرهنگی و پیروزی انقلاب اسلام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بیانگر شکست این الگو در جامعه ایران بوده است.



منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۲). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران. نشر نی.

بصیرت (۱۳۸۹). انقلاب ایران و میشل فوکو. برگرفته از: www.iribnews.ir
پایگاه اطلاع رسانی حوزه (۱۳۸۶). اقبال در خدمت اتحاد و افکار اسلامی. برگرفته از: <https://hawzah.net/>
پوچی، فرانکو (۱۳۷۷). تکوین دولت مدرن. مترجم بهزاد باشی. تهران. نشر آگاه.
جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴). موج چهارم. ترجمه منصور گودرزی. تهران. نشر نی.
خمینی، سید روح الله (۱۳۶۸). صحیفه نور ج ۱۱. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
خمینی، روح الله (۱۳۶۹). صحیفه نور، جلد ۸، تهران. سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
دبیا، فریده (۱۳۸۰). دخترم فرح. ترجمه‌ی الهه رئیس فیروز. تهران. به‌آفرین.
روزنامه اطلاعات (۱۳۵۸/۲/۲۴). لغو کاپتولاسیون. برگرفته از: <https://www.ettelaat.com/>
زوئیس، ماروین (۱۳۷۰). شکست شاهانه. ترجمه عباس مخبر. تهران. انتشارات طرح نو.
سولیوان، ویلیام و پارسونز، آنتونی (۱۳۸۴). خاطرات دو سفیر، ترجمه محمد طلوعی، تهران، نشر علم.
شوکران، ویلیام (۱۳۸۱). ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. انتشارات پیکان.
فردوست حسین (۱۳۷۰). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران. مؤسسه‌ی اطلاعات.
قره‌باغی، عباس (۱۳۶۵). اعترافات ژنرال. خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی. تهران. نشر نی، چاپ ششم.
کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران. مترجمین محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران
نشر مرکز. چاپ دوم.
مجموعه مقالات، سقوط (۱۳۸۴). بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی. تهران. مؤسسه مطالعات و
پژوهش‌های سیاسی.
مدنی، سید جلال الدین (۱۳۹۵). تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران. قم. دفتر انتشارات اسلامی
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

واعظی، حسن (۱۳۸۱). ایران و آمریکا، تهران. سروش.
هویدا، فریدون (۱۳۸۸). سقوط شاه. مترجم حسین ابوترابی‌ان. تهران. اطلاعات.
هودشتیان، عطا (۱۳۷۳). مدرنیته، جهانی شدن و ایران. تهران. انتشارات شهابخش.
یزدی، ابراهیم (۱۳۸۶). آخرین تلاشها در آخرین روزها. تهران. شرکت انتشارات قلم.
Keddie, Nikki R, (1981) *Roots of Revolutions*, New Haven, Yale University Press.
Foran, John, (1977) "The Iranian Revolution of 1977- 1979: A Challenge for Social Theory", unpublished article.
Ussain, Asef, (1985) *Islamic Iran :Revolution and Counter- Revolution*, London, France Printer.

Research Article

The Strategy of Pseudo-Progressive Westernization in the Second Pahlavi Era

Hamidreza Sohrabi¹

Date of received: 2025/03/10

Date of Accept: 2025/05/10

Abstract

The feeling of inferiority in the face of the material advances of Western civilization and the concern to eliminate Iran's backwardness were among the important issues that followed the impact of the waves of modernity in Iran starting from the Qajar era, which led to the formation of a discourse called "pseudo-progressive Westernization" in the country. This research aims to better understand the Second Pahlavi era and uses a descriptive and analytical method with a historical perspective to examine the pattern of "pseudo-progressive Westernization" in the Second Pahlavi era. Based on the findings of this research, from the beginning of the 1960s until one year before the victory of the Islamic Revolution, the discourse of pseudo-modernism became the dominant discourse of the Pahlavi absolute monarchy. According to this discourse, all Iranian-Islamic traditions, institutions, and values were backward and the source of national humiliation and imitation of the appearances of Western civilization was considered a kind of progress and advantage. This situation created a kind of cultural and value duality in society, the most important consequences of which were the formation of gaps between religion and state, class gaps, and ethnic gaps in society. As a result, this discourse led to deep dissatisfaction at the level of society, a decrease in the legitimacy of the regime, the emergence of the Islamic Revolution, and the fall of the Pahlavi monarchy in Bahman 1357.

Keywords: Islamic Revolution, Modernism, Pseudo-Modernism, Second Pahlavi, Pseudo-Progress of Westernization.

Citation (APA 6th ed. / APSA)

Sohrabi, Hamidreza (Summer 2025). "The Strategy of Pseudo-Progressive Westernization in the Second Pahlavi Era". Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media. Vol. 8, Num. 2, S.No. 30, pp. 51- 76.

¹. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Yasuj University of Medical Sciences, Yasuj, Iran. Email: Dr.sohrabi1393@gmail.com

Copyright © 2010, KSSI (Karimeh Strategic Studies Institute Of Shiraz). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

References

- Abrahamian, Yervan (2003). *Iran between two revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran. Ney Publishing House.
- Basirat (2009). *The Iranian Revolution and Michel Foucault*. Retrieved from: www.iribnews.ir . (In Persian)
- Collection of articles, Fall (2005). *A study of the causes of the collapse of the Pahlavi monarchy*. Tehran. Institute of Political Studies and Research. (In Persian)
- Diba, Farideh (2001). *My Daughter Farah*. Translated by Elaheh Rais-Firooz. Tehran. Bye-Afarin. (In Persian)
- Etelat Newspaper (24/2/1979). *Cancellation of Capitulation*. Retrieved from: <https://www.ettelaat.com/> . (In Persian)
- Ferdoust Hossein (1991). *The Rise and Fall of the Pahlavi Dynasty*. Tehran. Etelaat Institute. (In Persian)
- Foran, John, (1977) “*The Iranian Revolution of 1977- 1979: A Challenge for Social Theory*”, unpublished article.
- Gharebaghi, Abbas (1986). *Confessions of a General. Memoirs of General Abbas Gharebaghi*. Tehran. Ney Publishing, 6th edition. (In Persian)
- Hawzah Information Site (2007). *Iqbal in the Service of Unity and Islamic Thought*. Retrieved from: <https://hawzah.net/> . (In Persian)
- Hodashtian, Atta (2005). *Modernity, Globalization and Iran*. Tehran. Shafabakhsh Publishing House. (In Persian)
- Hoveida, Fereydoun (2009). *The Fall of the Shah*. Translated by Hossein Abu Torabian. Tehran. Information. (In Persian)
- Jahanbegloo, Ramin (2005). *The Fourth Wave*. Translated by Mansour Goodarzi. Tehran. Ney Publishing House. (In Persian)
- Katouzian, Mohammad Ali (1993). *Political Economy of Iran*. Translated by Mohammadreza Nafisi and Kambiz Azizi. Tehran Markaz Publishing House. Second edition. (In Persian)
- Keddie, Nikki R, (1981) *(Roots of Revolutions*, New Haven, Yale University Press.
- Khomeini, Ruhollah (2009). *Sahifeh Noor*, Vol. 8, Tehran. Organization for Cultural Documents of the Islamic Revolution. (In Persian)
- Khomeini, Seyed Ruhollah (2009). *Sahifeh Noor*, Vol. 11. Tehran. Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)
- Madani, Seyyed Jalal al-Din (2016). *History of political developments and foreign relations of Iran*. Qom. Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers' Association. (In Persian)
- Pouji, Franco (2008). *The Formation of the Modern State*. Translated by Behzad Bashi. Tehran. Aghah Publishing House.
- Shawcross, William (1992). Translated by Abdolreza Houshang Mahdavi. Tehran. Paykan Publications.
- Sullivan, William and Parsons, Anthony (1995), *Memoirs of Two Ambassadors*, translated by Mohammad Toloei, Tehran, Alam Publishing.

Ussain, Asef, (1985) *Islamic Iran: Revolution and Counter- Revolution*, London, France Printer.

Vaezi, Hassan (2002), *Iran and America*, Tehran. Soroush. (In Persian)

Yazdi, Ebrahim (2007). *The Latest Efforts in the Last Days*. Tehran. Qalam Publishing Company. (In Persian)

Zeus, Marvin (1991). *Royal Defeat*. Translated by Abbas Mokhbar. Tehran. Tarh-e-Nou Publications.



